

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تعریف اصولیین، منطقیین و فلاسفه از قضایای حقیقیه و طبیعی

بعد از اینکه تعریف مرحوم نائینی و مرحوم امام (قدس سرهما) از قضایای حقیقیه روشن شد، تحقیق در مسئله هم بیان شد، یک بحثی که اینجا باید به آن اشاره کنیم که یک مقداری مورد توجه آقایان قرار بگیرد این است که آیا تعریفی که اصولیین مثل مرحوم نائینی و دیگران از قضایای حقیقیه یا طبیعی یا خارجی دارند غیر از تعریفی است که منطقیین و فلاسفه دارند یا همان است؟ و آیا اصلاً بین خود منطقیین و فلاسفه اختلاف وجود دارد یا اینکه اختلافی نیست. ربّما يقال به اینکه تعریف و اصطلاح قضیه‌ی حقیقیه در نزد اصولیین با آنچه که منطقیین و حکما گفته‌اند، فرق وجود دارد و شاید در کلمات مرحوم شهید مطهری (رضوان الله تعالی علیه) به این مطلب تصریح شده باشد. چون ایشان معتقد است که مرحوم نائینی آنچه را که در قضیه‌ی حقیقیه گفته از مرحوم سبزواری گرفته اما مرحوم حاجی سبزواری غیر از آنچه سایر منطقیین و فلاسفه می‌گویند قضیه‌ی حقیقیه را معنا کرده.

ما یک مراجعه‌ی اجمالی کردیم به بعضی از کتب منطقی که اساس این بحث قضایا عمدتاً در منطق مطرح می‌شود، انواع قضایا، تعریف قضایا، از نظر موجه بودن، سالبه بودن، صور کلی، صور جزئی و عناوین دیگری که هست. اصلاً یک بخش عمده‌ای از منطق در تعریف قضایا و اقسام قضایا است. آنچه ما به آن رسیدیم این است که فرقی بین اینها وجود ندارد. یعنی آنچه که در اصول، مرحوم نائینی روی آن تکیه کرده – مخصوصاً روی این عنوان مقدّر و عنوان مفروض وجود – در بسیاری از کلمات منطقیین و حکما آمده است که برخی از عبارات را ملاحظه می‌کنیم تا نتیجه‌گیری کنیم از مطالبی که اینها فرمودند.

دیدگاه ملا صدرا

اول عبارتی را که ملا صدرا در اللمعات المشرقیه دارد. ایشان در لمعه‌ی سوم می‌فرماید: «ایجاب القضیه یقتضی وجود موضوعها»، فرق قضیه‌ی موجه و سالبه این است که در قضیه‌ی موجه باید موضوع موجود باشد. روی قضیه‌ی ثبوت شیء لشیء فرق ثبوت المثبت له که این یکی از قضایای فلسفی است. می‌گویند اگر ما در قضیه‌ی موجه حملیه بخواهیم یک چیزی را بر چیز دیگر حمل کنیم، حمل اقتضا دارد که موضوع موجود باشد. «إذ المعدوم لا یثبت له شیء». بعد می‌گوید «إما محققاً» یا محقق است یعنی موجود در خارج است «کما فی الخارجیه أو مقدراً» یا مفروض است «کما فی الحقیقیه»، یعنی خود ملا صدرا عنوان اینکه قضیه‌ی حقیقیه موضوعش مقدّر و مفروض الوجود است به آن تصریح کرده و بعد می‌گوید «إما محققاً کما فی الخارجیه أو مقدراً کما فی الحقیقیه أو ذهنأ کما فی الذهنیه».

قبل از مرحوم ملاصدرا که مال قرن یازدهم است و متوفای 1050 است، در شرح شمسیه کاتبی که اواخر قرن پنجم است همین عبارت را دارد و می‌گوید: «فالحکم لیس مقصوراً - در قضایای حقیقیه می‌گوید - علی ماله وجود فی الخارج بل علی کلّ ما قدر وجوده سواء کان موجوداً فی الخارج أو معدوماً»، تصریح می‌کند که موضوع مقصور بر آن موجود در عالم خارج نیست بل علی کلّ ما قدر وجوده، هر چیزی که وجودش مقدّر شده باشد. «سواء کان موجوداً فی الخارج أو معدوماً»، افرادی که الآن معدوم‌اند اما مفروض و مقدّرند، اینها هم عنوان موضوع در قضایای حقیقیه را دارد.

«قولنا کل «جیم» «ب» تعتبر تارةً بحسب الحقيقة» وجه تسمیه‌اش را هم می‌گوید «تسمی حقیقیه کأنّها حقيقة القضية المستعملة فی العلوم». بعد در ادامه آن عبارتی را که گفتیم بیان کردند.

دیدگاه مرحوم سبزواری

در منطق منظومه‌ی حاجی سبزواری، شعر ایشان عین مطالبی که ملاصدرا در لمعات دارد منتهی ایشان به شعر درآورده است. «وجود موضوع لإيجابية حتمّ فإنّ عیناً فخارجية»، می‌فرماید برای قضایای موجب وجود موضوع لازم و حتمی است، «فإنّ عیناً» اگر این موضوع عین است یعنی در خارج است می‌شود «خارجية»، «وجود موضوع لإيجابية حتمّ فإنّ عیناً فخارجية»، بعد می‌فرماید «ذهنية إن هو ذهنياً ادرجا» اگر موضوع وجود ذهنی داشته باشد این قضیه می‌شود قضیه‌ی ذهنیه. آن وقت در توضیحش خود مرحوم حاجی سبزواری در ذهنیه می‌فرماید «و هی ذهنية إن هو» این «هو» یعنی أی الموضوع ذهنياً أی فی الذهن ادرجا، «و هی التي حکم فیها إلى الأفراد الذهنية فقط»، دو تا مثال می‌زند «کلّ اجتماع النقيضين مغایر لإجتماع المثليين» که می‌گوید قضیه ذهنیه است اصلاً خود اجتماع نقیضین محالّ یک قضیه‌ی ذهنیه است.

مثال دیگری که می‌زند «کل جبل یاقوت ممکن». این را به این دلیل عرض کردم که ایشان فرمودند قضایای ذهنیه در جایی است که خود این موضوع ذهنی در عالم خارج امتناع داشته باشد، نه. جبل یاقوت که در عالم خارج امتناع ندارد.

«ذهنية إن هو ذهنياً ادرجا»، بعد می‌فرماید «و فی الحقيقة نفس الأمر جار»، می‌فرماید در قضیه‌ی حقیقیه موضوعش نفس الامر است. یعنی موضوع اگر خارج شد قضیه می‌شود قضیه‌ی خارجی، موضوع اگر ذهن شد قضیه می‌شود قضیه‌ی ذهنیه.

حالا همین جا این نکته را عرض کنم خلط نکنید همیشه ظرف حکم با ظرف ثبوت محمول برای موضوع فرق دارد. ظرف حکم همیشه جایش در ذهن است. یعنی ظرف قضیه، ظرف حکم ذهن است. اما ظرف ثبوت محمول برای موضوع فرق دارد. اگر ثبوت محمول برای موضوع به لحاظ خارج باشد می‌شود قضیه‌ی خارجی. ثبوت محمول برای موضوع به لحاظ وجود موضوع در عالم ذهن باشد قضیه می‌شود ذهنیه.

قسمت سوم که مرحوم حاجی بیان می‌کند می‌فرماید موضوع عبارت از نفس الامر است. نفس الامر دو اصطلاح دارد. این را تصریح کردند نفس الامر در نزد منطقی‌ها با نفس الامر در نزد فلاسفه فرق دارد. نفس الامر در نزد فلاسفه یعنی اعم از ذهن و خارج، نفس الامر در نزد منطقی‌ها یعنی اعم از موجود و مقدّر، این تصریح شده و بعضی از منطقیین به این مطلب تصریح کردند.

حالا خود حاجی اینجا وقتی می‌خواهد حقیقیه را در شرح معنا کند می‌فرماید «و هی التي حکم فیها على الأفراد نفس الامرية» قضیه‌ای که موضوعش افراد نفس الامر است، «محققه کانت أو مقدرة»، معنا می‌کند نفس الامر را، نمی‌گوید «ذهنیاً کان أو خارجياً»، می‌گوید اعم از اینکه در عالم خارج موجود باشد یا ما فرض کنیم وجودش را در عالم خارج، «محققه کان أو مقدرة»، بعد مثال می‌زند «کلّ جسم مرکب أو کلّ جسم متناه إلى غیر ذلك من القضايا المستعملة فی العلوم مما لیس حکم فیها

مقصوراً على الأفراد المحققة إذ المقصود في المثالين أن كلما وجد و صدق عليه أنه جسم صدق عليه أنه مركب»، همین مطلبی که در کلمات نائینی بود می‌فرمود قضایای حقیقه بازگشتش به قضایای شرطیه است یعنی «إن وجدت شيء و صدق عليه جسم صدق عليه أنه مركب».

دیدگاه ابو علی سینا

حالا یک عبارتی مرحوم بوعلی در منطق شفاء دارد که از مجموع عبارت بوعلی این استفاده می‌شود که بوعلی می‌فرماید: اگر ما در یک قضیه‌ای اصلاً لحاظ افراد و لحاظ وجود موضوع را نکنیم، این قضیه می‌شود قضیه‌ی حقیقه. اگر در یک قضیه‌ای ما به وجود موضوع توجه کردیم که این موضوع در عالم خارج موجود است و آمدم حکم را برای آن موضوع قرار دادیم این غیر حقیقه است. قضیه‌ی حقیقه در جایی است که ما موضوع را بدون لحاظ وجود و فردش در قضیه قرار بدهیم.

از اینجا بوعلی با سایر منطقین اختلاف دارد. سایر منطقین «کل من فی العسكر قتل» را می‌گویند یک قضیه‌ی خارجی است ولی ایشان می‌گویند این قضیه هم قضیه‌ی شخصی است. نظر بوعلی این است که در هر جایی که ولو به حسب ظاهر طبیعت موضوع برای قضیه قرار داده شده باشد، اما اگر نظر به اشخاص و افراد باشد ولو صد تا فرد، چه اشخاص گذشته و چه اشخاص موجود و آینده.

به عبارت دیگر حتی اگر در جایی ما یک عنوان کلی را موضوع قرار دادیم اما به عنوان مرآة برای افراد، نظر به اشخاص داشته باشیم، حالا این اشخاص تمام الأشخاص هم بگوئیم، اشخاص قبل و حال و آینده؛ ایشان معتقد است که این قضیه خارجی می‌شود.

همچنین معتقد است که در قضایای حقیقه حکم روی ذات می‌رود با قطع نظر از وجود و مصادیق. این مطلب را مرحوم بوعلی دارد که نتیجه این می‌شود که فقط بوعلی قائل به این است که قضیه‌ی حقیقه، قضیه‌ای است که موضوعش یک ذات، ماهیت و طبیعت با قطع نظر از اشخاص باشد. اما اگر مسئله آمد روی اشخاص – ولو ما این طبیعت را مرآة برای اشخاص قرار دادیم – قضیه، قضیه‌ی خارجی است.

ما اگر این را بگوئیم، بین کلام بوعلی با بقیه‌ی منطقین هم فرق پیدا می‌کند، نمی‌شود بگوئیم اصطلاح منطقین این است. بوعلی خودش متفرد در این تفسیر برای قضایای حقیقه و خارجی است. اما جلّ منطقین، جلّ حکما قضیه‌ی حقیقه را روی اینکه موضوعش افراد اعم از محققه و مقدره گرفتند و قضیه‌ی خارجی را همان افراد محققه گرفتند یعنی کلامی که در اصول آمده و تفسیری که برای قضایای حقیقه در اصول آمده مطابق با آن است که تمام منطقین گفتند غیر از بوعلی. لذا نمی‌توانیم بگوئیم اصطلاح در اصول با اصطلاح در منطق فرق دارد، ملا صدرا، سبزواری و می‌گویند اگر موضوع منحصر به افراد محققه نباشد بلکه افراد مقدره را هم شامل شود، قضیه حقیقه است. اما اگر موضوع منحصر به افراد محققه شد، قضیه می‌شود قضیه‌ی خارجی.

باز خود عبارات بوعلی را هم می‌شود یک مقداری توجیه کرد که ما در صدد توجیه اینها نیستیم و نمی‌خواهیم وقت را به این اشغال کنیم. خودتان دنبال کنید، خود عبارات بوعلی هم قابلیت بر حمل بر یک معانی دیگری هم دارد.

همینجاست که مرحوم آقای مطهری (قدس سره) می‌گوید قضایای شرعی چون تمام نظر به مصادیق دارد، قضایای خارجی هستند. مثلاً در «الخمر حرام» شارع نظر روی همین مصادیق خمر خارجی دارد و یا در «الصلاة واجبة» روی مصادیق صلاة نظر دارد. چون اینجا بحث مصداق و افراد مطرح است، حالا چه افراد گذشته و چه افراد حال و چه افراد آینده. ایشان که

می‌گوید قضیه‌ی خارجی، خارجی‌ی به اصطلاح بوعلی را می‌گوید. بوعلی می‌گوید: اگر در یک قضیه‌ای موضوع ولو یک عنوان کلی باشد، اما نظر به افراد باشد - حالا افراد گذشته، حال و آینده و یا به صورت مطلق و یا مقدر - بوعلی می‌گوید که این قضیه خارجی است.

فرقی دیگر بین قضایای طبیعی و حقیقه

نکته‌ی دیگری هم در بعضی از کلمات منطقیین هست که اگر مورد توجه قرار بگیرد نکته‌ی خوبی است؛ منطقیین در فرق بین قضایای طبیعی و قضایای حقیقه چه می‌گویند؟ شما وقتی می‌گوئید یک قضیه‌ای قضیه‌ی طبیعی است می‌گوئیم انسان نوع یعنی طبیعه الانسان و کاری به افراد ندارد و به شرط لای از افراد است. البته الآن داریم روی نظر منطقیینی که قضایای حقیقه را غیر از تفسیر بوعلی تفسیر می‌کنند بحث می‌کنیم. آنهایی که می‌گویند در قضایای حقیقه، ذات به عنوان مرآه برای افراد و مصادیق است منتهی مصادیق اعم. که عرض کردیم کلمات اکثر منطقیین همین را دارد که در علم اصول هم همین آمده است. اینها می‌گویند در قضایای طبیعی موضوع یک عنوان استقلالی دارد و لذا چون عنوان استقلالی دارد فقط یک وصف دارد و آن هم وصف معمولی است. می‌گوئیم الانسان نوع، خود انسان را در نظر می‌گیریم ماهیه الانسان به شرط لای از افراد، می‌گوئیم این ماهیت یک وصف هم بیشتر ندارد که آن هم محمولش هست که نوع است. اینجا خود الانسان که موضوع قرار داده شده لحاظ و توجه استقلالی به آن می‌شود اما در قضایای حقیقه ماهیت اگر موضوع قرار داده می‌شود اولاً لحاظ آلی دارد و ثانیاً دو وصف دارد. هم دارای وصف موضوعی و هم دارای وصف معمولی است.

مثال زدند به این قضیه که می‌گوئیم «انسان‌ها می‌میرند» این انسان‌ها مرآه برای مصادیق انسان است. خود ماهیت انسان را نمی‌خواهیم بگوئیم می‌میرد بلکه مصادیقش افرادش در عالم خارج می‌میرد. اینجا می‌گویند ما سه چیز را باید از هم تفکیک کنیم. یکی موضوع قضیه است. موضوع قضیه همان مصادیق است. یکی وصف عنوانی مشیر به این موضوع است که همان مفهوم کلی انسان و دیگری محمول (می‌میرد) است.

لذا می‌گویند این قضایا دارای سه رکن است؛ 1) موضوع 2) عقد الوضع 3) عقد الحمل. عقد الوضع غیر از موضوع در قضیه است. در این قضایای این چنینی که گفتیم و مثال زدیم می‌گوئیم هر انسانی مردنی است یعنی اگر یک چیزی انسان باشد حتماً مردنی خواهد بود. در قضایای طبیعی ما به موضوع یک چیز را نسبت می‌دهیم که همان عقد الحمل قضیه است. اما در قضایای حقیقه دو چیز نسبت داده می‌شود؛ یکی عنوان عقد الوضع را دارد که اینها را در منطق خواندید و یکی هم عنوان عقد الحمل را دارد. حالا اینکه گفتیم به این جهت است که گفتند اگر بین عقد الحمل و عقد الوضع یک مصاحبت لزومی نباشد می‌شود خارجی، اگر بین عقد الحمل و عقد الوضع مصاحبت لزومی باشد قضیه حقیقه می‌شود. شما وقتی می‌گوئید هر مثلی شکل هست به این معناست که بین مثلث بودن و شکل بودن یک تلازمی وجود دارد.

در حقیقت می‌خواهند بگویند در قضایای حقیقه بین عقد الوضع و عقد الحمل یک تلازمی هست. مثلث چون مثلث است شکل است، یک وقت می‌گوئیم این انسان خورد این قضیه خارجی است نمی‌شود بگوئیم چون انسان است می‌خورد، این انسان زمین خورد این حیوان در آب افتاد، یا حیوانات در آب افتادند. اینها اصلاً ملازمه‌ای وجود ندارد بین عقد الوضع و عقد الحمل. یعنی این هم نکته‌ی دیگری درباره با فرق‌های بین قضایای حقیقه و خارجی است که باید اضافه بفرمائید.

خلاصه اینکه در قضایای حقیقه یک مصاحبت لزومی بین عقد الوضع و عقد الحمل هست و اصلاً از همین مصاحبت لزومی است که شرطیه بودن را که مرحوم نائینی در آوردند اینها هم در می‌آورند. می‌گوئیم «إن وجد شیء و صدق علیه مثلث فهو شکل»، یک مصاحبت و تلازمی بین اینها وجود دارد. این هم یک نکته‌ای است که در بعضی از کتاب‌های منطقی مثل کتاب منطق آقای فرامرز قراملکی صفحه 138 آمده است.

پس نتیجه این شد که غیر از عبارت بوعلی تمام منطقیین و حکما همین اصطلاحی را برای قضایای حقیقیه دارند که اصولیین دارند و نیائیم اینقدر بین اینها جدایی بندازیم و بگوئیم اینها اصطلاحات است. حالا بعضی‌ها خواستند حتی بگویند بین اصطلاح منطق و اصطلاح حکمت هم فرق وجود دارد که چنین فرقی وجود ندارد. ان شاءالله فردا دنباله‌ی بحث استصحاب را مطرح می‌کنیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ